



توصیه های ابوطالب مظفری به نویسندگان جوان



بیژن یزدی

مراسم رونمایی از کتاب های «سفید پررنگ» نوشته مهدی هزاره و «یه تیرکس مهربان» نوشته محمدامین رفیعی از نویسندگان جوان مهاجر افغانستانی در مشهد با حضور شماری از چهره های فرهنگی

مهاجر و نویسندگان ایرانی که مجموعه تصاویر ماندگار مشهد برگزار شد. سید ابوطالب مظفری، شاعر و پژوهشگر نام آشنای افغانستانی که یکی از سخنرانان این مراسم بود، نکاتی را خطاب به نویسندگان جوان بیان کرد که در ادامه می خوانیم:
در کتابی از یک نویسنده ژاپنی خوانده بودم که در تجربه داستان نویسی نویسندگان بااستعداد هیچ وقت داستان نویس خوبی نمی شوند و دلیل آن این است که معمولا آن ها که استعداد زیادی دارند صبر و حوصله ندارند و در داستان نویسی چیزی که مهم است صبر و حوصله است. این سخن خیلی سخن روان شناسانه و خوبی است. معمولا آن هایی که استعداد زیادی دارند، حوصله ندارند. آموزش نمی بینند و وقتی آموزش نمی بینند خیلی زود می خواهند به ثمر بنشینند. معمولا این هادر حوزه کشف خیلی خوب هستند. اما داستان نویسی و ادبیات نیازمند صبرو حوصله است. معمولا داستان نویسان دارای استعداد متوسطی هستند.

● نویسنده باید صبور باشد

در هنر دو ساحت خیلی مهم است، چه شعر باشد چه هنری. یکی ساحت تجربه است؛ یعنی نویسنده و شاعر باید تجربه خوبی از زندگی داشته باشند. در این ساحت نویسنده باید این قدر صبر داشته باشد که تجربه هایی که به دست می آورد در هن ته نشین کند. به همین دلیل بهترین آثار نویسندگان در چهل سالگی و پس از آن نوشته شده است. چرا؟ چون تا سن چهل و پنجاه سالگی نویسنده باید کاری کند که تجربه به دست بیاورد. تجربه شخصی سرمایه مهم نویسنده است.

بخش دوم هنر و داستان نویسی، صورت و فرم است. ما باید فرم را یاد بگیریم و این طور نیست که ما به استعداد خودمان اکتفا کنیم و بگوییم که من چون آدم مستعدی هستم، بنابراین هرچه نوشتم درست است. نویسندگی یک هنر است. ما همان طور که الفبای یک چیزی را یاد می گیریم، این هنر را هم باید یاد بگیریم. باید یاد بگیریم که یک داستان چگونه نوشته می شود. عیوب یک داستان چیست و موضوع های دیگر. این ها خیلی مهم است. نویسندگان جوان و دارای نبوغ باید روی افزایش تجربه و کار روی فنون نویسندگی کار کنند. ما وقتی داستان می نویسیم باید قبل از انتشار، آن داستان را به کسی بدهیم تا خوانده شود. چاپ کتاب هم مهم است که باید درباره آن مشورت شود.

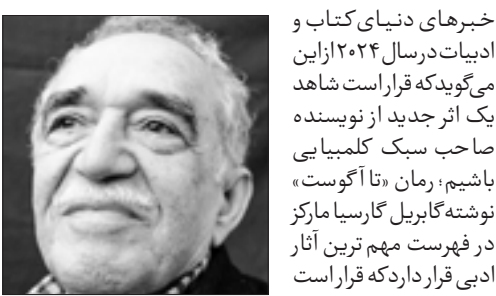
● نویسنده باید با فرم و تکنیک آشنا باشد

داستان نویسان امروز باید با فرم و تکنیک آشنا باشند. داستان جایی برای زدن حرف های کلی نیست یا نصیحت کنیم و درباره همه چیز صحبت کنیم. داستان نویسی به ویژه داستان کوتاه نویسی مجالی برای ارائه حرف ها، پیام ها، نصیحت ها و این ها نیست. شما باید پیام را این قدر در متن کم رنگ کنید که اصلا دیده نشود و خودتان باید محو شوید تا خود نویسنده در متن دیده نشود.

در هنر آنچه نقش اول را ایفا می کند؛ شیوه بیان است نه اینکه چه می گوییم. چه می گوییم، یک حرف کلی است. ممکن است یک پیام را ۱۰ نفر به ۱۰ شکل بنویسند، اما مهم این است که نویسنده یک پیام را با شکلی بیان کرده است. تکنیک انتقال پیام مهم است.



آخرین تلاش نویسنده «صدال تهای» برای ادامه خلق داستان کتاب تازه مارکز ۲۰۲۴ می آید



شود. نشریه تلگراف در آستانه سال نو میلادی به معرفی ۱۰ کتاب مهم سال ۲۰۲۴ اقدام کرده که نام رمانی از مارکز، نویسنده برنده جایزه نوبل ادبیات، در این میان بیش از دیگران توجه ها را به خود جلب می کند.

آن گونه که خبرگزاری ایسنا نوشته است، پیش از این موضوع دو فرزند مارکز این بود که این کتاب منتشر نخواهد شد، اما به نظر می رسد آن ها پس از خواندن دست نوشته نظر خود را تغییر دادند و با بیان اینکه این اثر را بسیار ارزشمند می دانند، بنابراین نمی توانند آن را از کلمبیا و جهان گسترده ترکه به شدت تحت تأثیر داستان های تحسین شده رئالیسم جادویی مارکز قرار گرفته است، پنهان نگه دارند، در بیانیه ای نوشتند: «این رمان نتیجه آخرین تلاش برای ادامه خلق داستان بود. تقریباً ۱۰ سال پس از مرگش، یک بار دیگر آن را خواندیم، متوجه شدیم که متن مزیت های بسیار لذت بخشی دارد و چیزی مانع از لذت بردن از برجسته ترین آثار گاو را نمی شود. ظرفیت او برای ابداع، شعر زیان، روایت جذاب، درک او از انسان و علاقه اش به تجربیات و اتفاقات ناگوارش، به ویژه در عشق، احتمالاً موضوع اصلی تمام کارهای اوست.»

در این باره جزئیاتی هم منتشر شده است. جزئیاتی نظیر اینکه این رمان شامل پنج بخش جداگانه با محوریت شخصیت «آنا ماگدالنا» است و در مجموع حدود ۱۵۰ صفحه خواهد داشت و طبق اعلام تلگراف قرار است از تاریخ ۱۲ مارس (۲۲ اسفند) به وسیله انتشارات وایکینگ، یکی از زیرمجموعه های نشر بزرگ پنگوئن رندوم هاوس عرضه شود. از سال ۱۹۹۹ که مارکز داستان کوتاهی در مجله کلمبیایی کامیو منتشر کرد، گمانه زنی ها درباره این کتاب مطرح شده بود. داستان «آنا ماگدالنا» زن میان سالی که هنگام بازدید از یک جزیره گرمسیری برای گذاشتن گل بروی قبر مادرش وارد رابطه ای عاشقانه می شود، ظاهر اولین فصلی بود که مارکز روی آن کار می کرد.

نشست نقد و بررسی کتاب «شاهنامه به روایت سپیده» در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شد

یک روایت مادرانه از شاهنامه



دیگری هم انجام بدهیم. باید با شکل های هنری مؤثرتر از نوشتن کار کرد؛ با فیلم، سینما، تئاتر و هنرهای مدرن. به شرطی که آن سینماگران و هنرمندان، درک لازم را از مسئله داشته باشند.

● شعر در خون ماست، فقط باید ذائقه را بپروریم
دکتر حمید طبسی، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد، شاید به دلیل اینکه نگاهی آرمانی به متون کلاسیک واز جمله شاهنامه دارم، خیلی با بازنویسی این قبیل آثار، هم داستان نیستم. به نظر من، باید شم و ذائقه ادبی مردممان را بالاتر ببریم تا خودشان بتوانند مستقیماً از این آبخشورها استفاده کنند. اینکه مردم با کودکان یا جوانان ما با زبان فردوسی یا حافظ نمی توانند آن طور که باید ارتباط برقرار کنند، نمی تواند ما را محق کند که این متون را به فارسی امروز بازنویسی کنیم. یقیناً این بازنویسی ها فواید خودش را هم دارد. در همین کاری که خانم دولتشاه زحمت بسیاری برای آن کشیده است، بعضی بیت ها هست که امکان بازرگرداندن ندارد، نمی شود این ها را بازنویسی کرد. هر قدر هم بر زبان مادری چیزی باشیم، بعضی جاها، بعضی ابیات را از عرش بر فرش می افکنیم. برخی ابیات اصلا امکان بازنویسی ندارد. یکی دو نمونه ذکر می کنم. در نبرد یازده رخ جایی پادشاه ایران به گودرز می گوید: نگردان تازی به بیداد دست / نگردانی ایوان آباد بست کسی کو نبندد به جنگ میان / چنان کن که از تو نیابد زیان
که نینسند از مابادی دادگر / سپنجست گیتی و ما برگذر
به هر کار باهر کسی داد کن / ز بزدان نیکی دهش یاد کن
این ها را حیف است که اصلاً دم دست بزند. این ها را نمی شود بازنویسی کرد. ترجمه هم نمی شود کرد. به هیچ زبانی ترجمه شدنی نیست. نکته دیگر هم اینکه یکی از ملزومات بازنویسی یک متن این است که باید خود آن متن را خیلی خوب بفهمیم، یعنی به گنه آن ابیات یا متن خوب پی ببریم و خوب هضمش کنیم تا بعد بتوانیم بازنویسی اش کنیم. خانم دولتشاه نهایت تلاششان را کرده اند. مشخص هم هست، خیلی جاها را من با ابیات اصلی متن تطبیق می دادم. به ابیات هم وفادار بوده اند. اما هر از گاهی لغزش هایی هم شده است که می توانند در چاپ های بعدی مدنظر قرار دهند. این را هم می خواستم بگویم که شعر و علاقه مندی به شعر، در خون ماست. مثلاً در بخش های مختلفی از اوستا که قدیمی ترین اثر متکونب و مدون و ما ایرانیان است که به دستان رسیده، در همان بخش های پنج گانه، باز کهن ترینش گات ها یا گاهان است که ثابت شده شعر هستند. پس شعر در خون ماست. فقط نیاز داریم ذائقه مان را مقداری بپروریم. مقداری باید ذائقه ها را بالاتر ببریم، اما انگیزه ای که پشت این کارها وجود دارد، درخور احترام ستودنی است.



مغزی خفیف شد.
هیچ کدام از چهار رمان قبلی لینچ به تاریکی «آواز پیامبر» نیستند. او با آسودگی پذیرفت: «من نویسنده ای هستم که به جایی که می بینم ترازویک تعلق دارد.» سپس می گوید: «فکر می کنم این یک سؤال تکان دهنده است. آیا فکر می کنی کار من مسئله حل کردن یا تسکین دادن به خواننده است؟ من به پایان های شاد یا غمگین فکر نمی کنم، به گفتن حقیقت فکر می کنم، به راستگو بودن. اگر خواننده حقیقت را فریب بدهی از تو روی گردان می شوند.»
او می گوید همه رمان هایش درباره «شان انسان در مواجهه با دنیایی بی تفاوت و بیگانه است.» می گوید «زندگی رنج بار است و در عین حال زیبا و چیزهای زیادی بین این دو موقعیت وجود دارد. من هرگز از آن خسته نمی شوم.»
*** این نوشته، ترجمه بخشی از مطلبی است که در «گاردین» منتشر شده است.**

او همچنین می خواسته نشان دهد که ایده پایان جهان در طول تاریخ تکرار می شود. «این ایده آرماگدون [آخر الزمان] در واقع یک خیال است، ایده ای که نبداریک اتفاق ناگهانی به پایان می رسد، اما جهان بارها و بارها به پایان می رسد. به شهر شما می آید و در خانه شما را می زند.»

شاید آخر الزمان برای لینچ یکی از روزهای ۴۵ سالگی اش بوده که در خانه اش رازدند و به او اطلاع دادند در کلیه اش توموری دیده شده است. او برای درمان سرطان ش ناچار تن به جراحی داد «من یک کلیه به زباله سوز بیمارستان اهدا کردم.»

هر سال بعد، درست در همان روزی که روی تخت جراحی بود، باز خبری نامنتظره شنید، متوجه شد در فهرست نهایی جایزه بوکر قرار دارد. او برنده شدن بوکر [معتبرترین جایزه ادبی بریتانیا و جهان انگلیسی زبان] را به اتفاقی که در کودکی اش رخ داده تشبیه می کند؛ روزی که وقتی داشت به مدرسه می رفت، باد تعدادش را بر هم زد، سرش آسیب دید و دچار ضربه

● از ابزارهای به روز برای انتقال میراث کهنمان استفاده کنیم
محمدجعفر یاحقی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد،

شاهنامه یک اثر کلاسیک است که هزارو سی و چند سال از درگذشت شاعرش می گذرد. بنابراین، متعلق است به فضایی دور از روزگار ما و متناسب با فضای زمان خودش نوشته شده است. به حق باید بگوییم که خود فردوسی هم روایتی از آثار پیش از خودش به دست داده که برای روزگار او مفهوم بوده و خوشبختانه هنوز هم مفهوم است. این کار خیلی دشواری است که آدم حرفی بزند که بیشتر از هزار سال زنده و مطرح باشد. فردوسی خودش کاری کرده است مانند کاری که خانم سپیده دولتشاه کرده اند؛ انتقال میراثی کهن به روزگار حاضر و جاری. در روزگار فردوسی این روایت ها به زبان پهلوی، عربی و حتی به فارسی آن دوره وجود داشته است. اما هرگز آن روایت های این روایت شاهنامه نیست. فردوسی هویتی به آن ها بخشیده و روحی به آن ها دمیده و سامانی به آن

روایت ها داده که آن را نه تنها با روزگار خودش که با روزگار پس از خودش هم متناسب کرده است. فردوسی چه کرده است؟ او روایت های خشن و زخمی را که در آن روزگرو بآن زبان زخم ت پهلوی یا حتی به عربی یا فارسی در آن زمان وجود داشته، آن قدر نرم و لطیف و روایت گونه و زیبا کرده است که امروز هم از آن لذت می ببریم. نه تنها ما بزرگ سالان که خردسالانم هم از آن لذت می برند؛ اما حقیقت این است که دیگر بیشتر از این نباید از شاهنامه انتظار داشت

که بعد از هزار سال برای نسل نوجوان ما همان لذتی را داشته باشد، که در نسل های گذشته برای بزرگ سالان داشته است.

ملاحظه می فرمایید که بعد از شاهنامه تلاش های زیادی برای روایی کردن آن در افاق ادب فارسی انجام شده و این روایت های نقلی و قصه خوانی هایی که بر مبنای شاهنامه انجام شده برای این بوده است که این میراث را به آیندگان منتقل کنند. البته در این رهگذر تغییراتی در آن داده اند. همان طور که گفتیم فردوسی هم تغییراتی به روایت های پیش از خودش داده بود. ما نباید خیلی لجاجت گونه بگوییم الا و بلا فردوسی فقط متنی که پیش رویش بوده به نظم درآورده است که اگر این کار را کرده بود هیچ هنری نکرده بود. تکه ای از مقدمه شاهنامه ابومنصوری که متن مرجع فردوسی برای سرودن شاهنامه بوده، موجود است و می شود آن را با شاهنامه مقایسه کرد و دید که یکی نیستند. که



شاهنامه هم در روزگار فردوسی چنین اتفاقی افتاده و فردوسی بسیاری از وقایع و داستان های منابع پیش از خودش را در اثرش نبیاورده است. اگر بعضی بازنویسی و بازنگری های معاصر توفیق پیدا نکرده اند به این دلیل است که حس لازم را نداشته اند و این ضرورت را احساس نکرده اند که کاری بکنند که اثر به تمام معنا امروزی شود؛ زبان امروز، فکر امروز، نگاه امروز، دریافت امروز و ذوق امروز. ما به ذوق نیاز داریم. باید در آثار ذوق وجود داشته باشد. اگر چنین کاری در بازنویسی و روایتی انجام شود طبیعتاً می تواند موفق تر باشد. چون مایه و سرمایه ای که داریم بسیار غنی و نیرومند است. اما چطور این را قالب ریزی کنیم و با چه ریختی به مخاطب خودمان نشان بدهیم، هنری است که معمولاً بازنویس کنندگان و روایان امروزی باید در نظر داشته باشند. کاری که خانم سپیده دولتشاه انجام داده اند در همین راستاست. البته کافی نیست، باید کارهای

خادم

● «مادرانه» روایت کردن شاهنامه
دلیلی بود که سپیده دولتشاه را بر آن داشت تا بانگهای متفاوت و تازه سراغ اثر سترگ فردوسی توسی برود. او در نشست نقد و بررسی

کتابش، «شاهنامه به روایت سپیده»، که در دانشگاه فردوسی مشهد برگزار شد به این نکته اشاره کرده که قصدش این بوده است تا شاهنامه را به گونه ای روایت کند که مناسب کودکان امروز باشد.
دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر حمید طبسی از سخنرانان این جلسه بودند. آنچه در ادامه می آید بخش هایی از سخنان نویسنده و سخنرانان این جلسه است.

● برگردانی قصه گویانه

دکتر حامد مهراد، دبیر نشست:

شاهنامه هایی به نثر داریم، حتماً با کتاب ارجمند دکتر محمد دبیرسیاقی آشنا هستید، همچنین کتاب های کاوه گوهرین، میترا مهرآبادی، امیرحسین علی قلی و نمونه های بسیار دیگر. برای کودک و نوجوان هم شاهنامه هایی به نثر منتشر شده است. پرسشی که پیش می آید این است که چرا دوباره شاهنامه به نثر؟ خانم دولتشاه چه کمبودی در نثرهای شاهنامه احساس کردند که قلم به دست گرفتند و شاهنامه به نثر دیگری رقم زدند؟ برگردان به نثر خانم دولتشاه، برگردانی است قصه گویانه و قصه محور، از کلیدواژه رمان هم استفاده می کنند و البته «مادرانه»، اینکه چه شد که عزم بر این کردند تا شاهنامه را به نثر برگردانند از خودشان خواهیم شنید.

● پدر و مادرا به باید قصه گفتن و روایت کردن را بلد باشند
سپیده دولتشاه، نویسنده کتاب:

در پاسخ به این سؤال که چه شد این کتاب شکل گرفت؟ باید بگویم خیلی علاقه داشتم بچه هایم با ادبیات کهنمان آشنا باشند. دوست داشتم دختر چهارساله ام بداند شاهنامه خوانی چطور است، فردوسی و شاهنامه را بشناسد. بنابراین یک روز به مراسم نقالی بردمش. صحنه دردناک رستم و سهراب را روی پرده کشیده بودند. آن آقای نقال اشعار را با هیجان و حرارت زیاد می خواند. دست و پا می کویدد و فریاد می کشید. همان لحظه متوجه شدم که دخترم وحشت زده شده و به شدت می لرزد و پشت من پنهان شده است. به عنوان یک مادر واقعاً آشفته شده بودم. وجدانم ناراحت بود. می خواستم دخترم قصه یاد بگیرد و با این فضا آشنا شود. پیام حالا کاری کرده که روان شناس لازم شد. دیدم روش ارتباطی گذشتگان ما با ادبیات، روش مناسبی برای بچه های الان نیست. باید دیدم باید کتابی برای پدر و مادربابنویسم. آن ها باید قصه گفتن را یاد بگیرند. قصه ها قالب ذهنی ما را از کودکی شکل می دهند.

براساس آن قصه ها، اعتقادات، باورها و ادیان به ما سینه به سینه منتقل می شوند. اگر پدر و مادری بتوانند این ها را به بچه هایشان منتقل کنند، باید بتوانند خیلی خوب کتاب بخوانند. باید روایتگری بلد باشیم، نه فقط خواندن و روخوانی کردن. من می خواستم کاری کنم که شاهنامه را روایت محور و قصه گو محور در اختیار پدر و مادرها قرار بدهم. از یک بچه ۹ساله تا یک فرد سالمند می تواند با این کتاب ارتباط برقرار کند؛ زیرا من از کلماتی استفاده کرده ام که در محاوره روزمره مان از آن استفاده می کنیم. ما باید برای کودکان از لطیف ترین داستان های شاهنامه شروع کنیم، نه از رستم و سهراب. این کتاب یک روایت مادرانه از شاهنامه است با وفاداری کامل به ابیات شاهنامه.

ترجمه: گروه فرهنگ و ادبیات

● بل لینچ در الونک خود در باغش در دوبلین نشست، یک صفحه نگارش (word) جدید را باز کرد و صفحه نخست «آواز پیامبر» را نوشت؛ تقریباً

همان طور که در رمان آمده است. او این ماجرا را یکی از معجزات «زندگی نویسندگی اش توصیف می کند. «تمام معنای آنچه قرار بود در کتاب بیاید در همان چند سطر اول رمزگذاری شده است و با این حال نمی دانستم که قرار است چه بنویسم.»

این صفحه آغازین با ضربه زدن به در خانه ای در یکی از خیابان های حومه شهر دوبلین شروع می شود. دو عضو پلیس مخفی تازه تأسیس ایرلند به دنبال شوهر «ایلین استک»، «لری»، رهبر اتحادیه کارگری معلمان هستند. از همان سطر نخست تا صفحات ویرانگر آخر، ما به دنیای ایلین کشیده می شویم. زیرا ابتدا شوهرش سپس پسر بزرگش ناپدید می شوند.»

